

## بازخوانی دیدگاه ابوحنیفه درباره حدیث

سید عدنان فلاحی\* / حمید مسجدرائی\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۷

### چکیده

مذاهب فقهی خاصه مذاهب فقهی اربعه، به رغم اختلافاتی که در فروعات دارند نهایتاً اصول اجتهادی یکسانی دارند. در واقع، با هر چه دور شدن از سه قرن نخست تاریخ مسلمین، از سیالیت اندیشه ها و تکثر آراء کاسته می شود و تدریجاً با رنگ باختن برخی تمایزات، اساس مذاهب فقهی در یک بسته واحد و هسته مشترک گرد هم می آیند. مثلاً بنیان استنباطی آن چه که ما امروزه به نام مذهب حنفی می شناسیم و نگرش این مذهب به کتب اصلی احادیث اهل سنت و نیز نوع تعامل این مذهب با احادیث و خاصه اخبار آحاد، هیچ تفاوت ماهوی با سایر مذاهب اهل سنت ندارد. اما بررسی دقیق اسناد و شواهد کهن نشان می دهد که بین رویکرد امام ابوحنیفه و روایت غالب و تثبیت شده نحوه تعامل با احادیث در مذهب حنفی و سایر مذاهب، تمایزها و گسست های بنیادینی وجود دارد که به مرور زمان مسکوناً<sup>۱</sup> عنه گذاشته شده و نهایتاً مورد رد و انکار واقع شده است.

**کلیدواژه:** ابوحنیفه، رأی، حدیث، سنت در مقام ثبوت، سنت در مقام اثبات.

---

\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

\*\* دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران (نویسنده مسئول)

## ۱- طرح بحث

از زمان نضج و تثبیت مدارس فقهی و اصولی اهل سنت (قرن چهارم)، اکثریت فقها ابوحنیفه را «امام اعظم» خوانده و توانایی او در تفقه و استدلال فقهی را مورد ستایش قرار داده اند؛ حتی مکتبی فقهی و اصولی نیز به وی منسوب شد که تا به امروز یکی از بزرگ ترین و مهم ترین مکاتب فقهی اهل سنت به شمار می آید. با این که مذهب حنفی در بسیاری از اصول خود با سایر مذاهب رسمی اهل سنت تفاوت ساختاری ندارد، اما آیا در دوران پیش از تثبیت مدارس فقهی، نیز چنین بوده است؟ به دیگر سخن، آیا اصول استنباطی ابوحنیفه چیزی شبیه به اصول فقه شافعی یا احمد حنبل بوده است؟

نظریه رایج و غالب که در میان فقها، اصولیان، محدثان و رجالیان دوران پس از تثبیت مدارس فقهی اهل سنت (از قرن پنجم به بعد) دست بالا را داشته این است که ابوحنیفه نیز یکی از اهل حدیث بود و احادیث و اخبار آحاد نقشی کلیدی در فقه او بازی می کردند. بر همین اساس، توافق یا شبه اجماعی میان متأخرین به وجود آمد که معاصران و علمایی که به لحاظ زمانی به ابوحنیفه نزدیک تر بودند نیز همین باور را داشته اند و به دیگر سخن، شخصیتی به نام ابوحنیفه در جهان واقع نیز حقیقتاً همان بوده که علمای متأخر - و خاصه بزرگان فقه حنفی - تصویر کرده اند. نتیجتاً این نظریه رایج از ما می خواهد بپذیریم که آن چه ما امروز از اصول فقه حنفی و نحوه تعامل این فقه با احادیث و سنت نبوی می دانیم کمابیش همان نظرات و آرای ابوحنیفه است و هیچ گسست معرفتی ای در این میان رخ نداده و ما با تاریخی یکدست و هموار مواجهیم که نظریات اصولی فقهای بزرگ متقدم مثل ابوحنیفه را نعل به نعل به عصر ما منتقل کرده است. ما در این پژوهش می کوشیم این نظریه رایج را به چالش کشیده و آن را نقد کنیم.

## ۲- نگاهی گذرا به چیستی سنت نبوی

معنایی که ما در اینجا از سنت نبوی مراد داریم همان معنای مرسوم میان اصولیان است که امام شافعی (۲۰۴ هـ) درباره جایگاه آن می گوید: «همانا خداوند، اطاعت از رسولش را واجب گردانیده و پیروی مردم از امر رسول را الزام کرده است ... و سنت رسول الله، مبین مراد و معنای [سخن] خداوند و دلیلی برای شناخت خاص و عام این سخن است» (شافعی، ۱۹۴۰: ۷۳). البته اصولیان شیعی، معنای سنت را توسعه داده و آن را محصور در سخن و فعل و تقریر پیامبر(ص) ندانسته اند: «سنت، اصطلاحاً عبارت است از سخن یا فعل یا تقریر معصوم» (مشکینی، ۱۴۱۳: ۱۴۱). اما در میان مسلمانان از دیرباز، اختلافاتی درباره فهم سنت وجود داشته که این اختلافات را می توان در دو سطح کلی مورد تقسیم بندی و بررسی قرار داد.

**الف) سنت در مقام اثبات:** مراد ما از سنت در مقام اثبات، روایات و احادیثی است که در طول تاریخ، منتسب به پیامبر(ث) بوده اند؛ و البته روشن است که گزارش های مربوط به افعال و تقاریر ایشان نیز از زمره همین قسم اند. علمای حدیث با پیش-کشیدن علمی مثل مصطلح الحدیث و رجال کوشیده اند «سنت در مقام اثبات» (آن چه ما به مثابه سنت در اختیار داریم) را به سطح «سنت در مقام ثبوت» (آن چه فی الواقع سنت است) ارتقا دهند. محدثان برای نیل به چنین هدفی، قواعدی را وضع کرده اند، منتها هم در خود این قواعد و هم در تطبیق مصادیق و متوجات این قواعد، دچار اختلافات بسیاری شده اند.

**ب) سنت در مقام ثبوت:** مراد ما از «سنت در مقام ثبوت»، سخن یا فعل یا تقریری از پیامبر(ص) است که پس از اثبات آن، حجیت شرعی آن نیز ثابت و محرز گشته است.

## ۳- تبیین محل نزاع

اصولیان منابع استنباط فقهی را گاه تا نوزده مورد هم برشمرده اند (الطوفی، ۱۹۹۳: ۱۳-۱۸). به رغم وجود اختلافات بر سر حجیت بیشتر این اصول و نیز حدود و ثغورشان

و کیفیت استنباط از آنها، دو اصل قرآن و سنت، محلّ وفاق و اتفاق تمام اصولیان مذاهب اسلامی بوده اند و علم به آنها از شرایط مسلم و قطعی اجتهاد به شمار می آید.

به رغم این که فقها، احاطه و اشراف بر کل سنت را شرط اجتهاد ندانسته اند اما شناخت احادیث مربوط به احکام از شروط قطعی فقاها و اجتهاد است (القرضاوی، ۱۹۹۶: ۲۵). بنابراین لازم است که مجتهد بر تعدادی از احادیث - که احادیث الاحکام گفته می شوند - اشراف داشته باشد. البته درباره تعداد این احادیث اختلاف وجود دارد: «گفته شده که پانصد حدیث کافی است. البته این نظر، یکی از عجیب ترین نظرات در این باب است چرا که همانا تعداد احادیثی که محلّ اخذ احکام شرعی قرار می گیرند به هزاران حدیث مدوّن می رسند. [قاضی ابوبکر] ابن العربی در المحصول می گوید که تعداد این احادیث، سه هزار عدد است» (الشوکانی، ۱۹۹۹: ۲۰۷/۲). حال با توجه به این که اکثریت قریب به اتفاق احکام فقهی مستقیماً یا غیر مستقیم برآمده از سنت و احادیث اند، آیا می توان فقیه و مجتهد طراز اولی را تصوّر نمود که نسبت به این بخش مهم از شروط اجتهاد، کم اعتنا باشد و یا در این حوزه ضعیف جلوه کند؟

اگر به تقسیم بندی برخی مورّخین تاریخ فقه توجه کنیم که «دوران تدوین فقه و مجتهدین» را از ابتدای قرن دوم تا اواسط قرن چهارم هجری می دانند (خلاف، بی تا: ۲۴۳) ابوحنیفه را باید متعلّق به همین دوره و عصر دانست. در همین دوران بود که جنبش کتابت علوم شرعی کم کم شروع شد و رونق یافت. اما نکته مهمی که در اینجا می بایست مدنظر قرار گیرد این است که به رغم آغاز فرآیند کتابت و تدوین علوم

---

۱. در مورد تعداد آیاتی از قرآن که محلّ استنباط فقهی قرار گرفته اند (آیات الاحکام) اعدادی از ۱۵۰ تا ۵۰۰ آیه را برشمرده اند (السیوطی، ۱۹۷۴: ۴۰/۴). نیازی به گفتن ندارد که حتی به فرض پذیرش پانصد آیه فقهی، باز هم این تعداد، حجم بسیار کوچکی از بدنه فقه مرسوم و رایج را تشکیل می دهند.

شرعی، برخلاف قرآن، هنوز مرجعی یگانه و مجمع علیه از سنت نبوی در اختیار فقها قرار نداشت. در واقع، تازه حدود هفتاد سال پس از درگذشت ابوحنیفه بود که مجموعه های منسجم و معینی از «احادیث صحیح» تدوین شد (Akram Nadwi, 2014: p. 29). به دلیل عدم تدوین و کتابت حدیث و نیز فقدان کتب مدون و فراگیر در این حوزه تا پیش از اواسط قرن سوم هجری، فقها و مجتهدان و مفتیان عصر تدوین، لاجرم می بایست بر علوم حدیث - به مثابه دانش نقل و اثبات سنت نبوی - نیز مسلط و مجهز می بودند؛ چراکه تفکیک بین فقیه (متخصص فقه) و محدث (متخصص حدیث) پدیده ای بود که تدریجاً و طی قرن ها شکل گرفت (Ibid, p. 30). اهتمام به حدیث و تخصص در آن به مثابه دانشی مستقل و نیز برآمدن طبقه خاصی به نام محدثان (که لزوماً فقیه نبودند)، کم کم از اواسط قرن سوم پدیدار شد (دردور، ۲۰۱۰: ۳۴۱/۱) و پیش تر از این تاریخ، تخصص در علم حدیث یکی از ارکان لاینفک فقاهت و اجتهاد به شمار می آمد.

با این تفصیل، به نظر می آید که جریان غالب و ارتودکسی، تصور وجود فقیه برجسته ای بدون داشتن تخصص چندان در علوم حدیث را در دوران پیش از تدوین فراگیر حدیث و فقه - که در آن دوران، علوم حدیث و تخصص در آنها جزئی از فقاهت بوده است - ممتنع بداند. اما آیا می توان این امتناع را به چالش کشید و از امکان وجود چنین فقیه سخنی گفت؟

پاسخ به این پرسش فقط در شرایطی مثبت است که فقیه مزبور در چهارچوب فقهی و اصولی اش، دیدگاهی خاص نسبت به «سنت در مقام اثبات» یا «سنت در مقام ثبوت» و یا هر دو داشته باشد که این دیدگاه، او را از خیل مخالفان خود جدا کرده و طبعاً محل نقد و طعن و حمله آنها قرار دهد. تفحص و تتبع در سخنان برخی از برجسته ترین قدمای فقها و محدثان تا قرن سوم، نشان می دهد که نعمان بن ثابت معروف به امام ابوحنیفه، بنابر دلایلی (از جمله دلایلی که در پاراگراف فوق آوردیم) محل نقد شدید و حتی طعن آنان قرار گرفته است: «تمام علما بر طعن وارد کردن بر ابوحنیفه

متفق اند که خود این علما سه دسته اند: گروهی او را به سبب روی آوردن به علم کلام در اصول دین، مورد طعن قرار داده؛ و گروهی در توانایی نقل حدیث و قَلت حفظ و دَقّت وی در حدیث طعن زده اند و گروهی هم اتّخاذ رأی وی علیه مفادّ احادیث صحیح را محلّ طعن قرار داده اند» (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۳۱/۸-۱۳۲).

چنان که ابن الجوزی هم گفته، بخشی از این نقد ها متوجّه پاره ای نظرات کلامی ابوحنیفه درباره خلق قرآن، اندیشه ارجاء و جواز قیام مسلحانه علیه حاکمان است<sup>۲</sup> که محلّ بحث ما نیست. ما در ادامه ضمن بیان و بررسی بخش اندکی از آن دسته نقد های وارد بر ابوحنیفه که ابن الجوزی آنها را ضمن گروه های دوم و سوم طبقه بندی کرده است، می کوشیم شواهد این حجم از انتقادات وارد بر ابوحنیفه را نیز بیش از پیش آشکار سازیم.

#### ۴- ابوحنیفه و حدیث

پژوهشگران، «سخت گیری ابوحنیفه در پذیرش احادیث» را یکی از بنیان های روش اجتهادی و فقهاتی او برشمرده اند (القَطّان، ۱۹۹۶: ۳۳۱-۳۳۷). همچنین به رغم اصرار برخی نویسندگان که کوشیده اند تمام حملات محدّثان علیه ابوحنیفه را موهوم و مجعول نشان دهند<sup>۳</sup> بسیاری از بزرگان محدّثین و فقهای سلف و خلف بر وجود چنین هجمه ای علیه ابوحنیفه صحّه گذاشته اند. برای مثال، محدّث بزرگ ابن عبدالبر (۴۶۳ هـ) می نویسد: «اهل حدیث در ذمّ ابوحنیفه، به افراط گراییده و کار را از حدّ گذرانده اند» (ابن عبدالبر، ۱۹۹۴: ۱۰۷۹/۲) و حتی بعضی از قدما مدّعی اجماع علمای حدیث

۱. اندیشه خلق قرآن یکی از عقاید مشهور معتزله است. گفتنی است الکردی از برخی معتزلیان نقل می کند که ابوحنیفه را معتزلی مسلک می دانسته اند (القرشی، بی تا: ۴۶۱/۲).

۲. برای مطالعه بیشتر در مورد این دسته از نقد های وارد بر ابوحنیفه ر.ک: الشایع، بی تا: ۴-۴۹.

۳. برای مثال ر.ک: النعمانی، ۱۴۱۶: ۱۲ یا: الکوثری، ۱۹۹۰.

۲۳۹ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۲ - شماره ۲۳ - پاییز و زمستان ۹۹  
بر سر ذمّ ابوحنیفه شده اند (نک: ابن عدی، ۱۹۹۷: ۲۴۱/۸؛ ابن حبان، ۱۳۹۶: ۶۳/۳ -  
۶۴).

### الف) نظرات برخی علمای متوفای قرن دوم هجری<sup>۱</sup>

- اوازعی (۱۵۷ هـ): «ما ابوحنیفه را مؤاخذه می کنیم چراکه حدیث پیامبر(ص) به او می رسد و او خلاف مفاد حدیث را می پذیرد» (همان، ۱۹۸۶: ۱۸۸/۱). سند این روایت، حسن<sup>۲</sup> است و شبیه به آن در صفحه ۲۰۷ همین کتاب نیز آمده است. ابن قتیبه صحّت این نقل قول را تأیید کرده (ابن قتیبه، ۱۹۹۹: ۱۰۳) و سند روایت ابن قتیبه، صحیح است (الوادعی، بی تا: ۳۰۷-۳۰۸).

- حمّاد بن سلمه (۱۶۷ هـ): «ابوحنیفه به استقبال احادیث و سنن می رود و سپس با توسّل به رأیش آنها را ردّ می کند» (ابن احمد حنبل، ۱۹۸۶: ۲۱۰/۱). این روایت با سند حسن در کتاب السنه عبدالله بن احمد حنبل و نیز در کتاب العلل و معرفه الرجال احمد حنبل آمده (ابن حنبل، ۲۰۰۱: ۵۴۵/۲؛ ۲۷۶/۳) و به امضای ابن عدی هم رسیده است (ابن عدی، ۱۹۹۷: ۲۳۹/۸).

- شریک نخعی (۱۷۷ هـ): «مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی، ردّ حدیث رسول الله(ص) است» (ابن احمد حنبل، ۱۹۸۶: ۲۰۴/۱). این روایت، سند صحیح دارد (الوادعی، بی تا: ۳۵۱؛ همچنین ر.ک: ابن احمد حنبل، ۱۹۸۶: ۱۹۹/۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۵۲: ۴۵۰/۸؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۵۲: ۱۵۸/۳-۱۵۹؛ الذهبی، ۱۹۸۵: ۲۷۰/۱۰؛ ابن عدی، ۱۹۹۷: ۲۳۷/۸؛ العقیلی، ۱۹۸۴: ۲۶۸/۴؛ الوادعی، بی تا: ۳۸۷-۳۸۸).

۱. ما فقط روایات با سند های صحیح و بعضاً حسن را می آوریم.

۲. مراد از حدیث حسن از دیدگاه اهل سنت، حدیثی با سند متصل و راویان صدوق است که هیچ کدام از راویانش متهم به کذب نباشند بلکه در قدرت حفظ و اتقان یک یا چند تن از آنها، اشکالاتی جزئی وجود داشته باشد. گفتنی است عموم فقها این نوع روایات را دارای حجّیت و محلّ استدلال می دانند: «حدیث حسن در احتجاج کردن به مانند حدیث صحیح است هرچند که در سطح پائین تری قرار دارد، لذا گروهی آن را ذیل انواع حدیث صحیح درج کرده اند» (النووی، ۱۳۹۴: ۳۰-۳۱).

### ب) نظرات برخی علمای متوفای قرن سوم هجری

- شافعی (۲۰۴ هـ): ابن ابی حاتم با سند صحیح از پدرش از یونس بن عبدالاعلی (الذهبی، ۱۹۸۵: ۳۴۸/۱۲) از شافعی نقل می کند که به هنگام مناظره با شبیانی (شاگرد ابوحنیفه) به او گفت: «آیا می دانی که ابوحنیفه جاهل به حدیث پیامبر (ص) و جاهل به اختلاف صحابه پیامبر بود؟» شبیانی پاسخ داد: «بله» (ابن ابی حاتم، ۲۰۰۳: ۱۵۴).  
- ابن سعد (۲۳۰ هـ): «ابوحنیفه در حدیث ضعیف بود» (ابن سعد، ۱۹۶۸: ۳۶۹/۶؛ ۳۲۲/۷).

- یحیی بن معین (۲۳۳ هـ): «ابوحنیفه در حدیث، چیزی نیست» (ابن احمد حنبل، ۱۹۸۶: ۲۲۶/۱). این روایت سند صحیح دارد (الوادعی، بی تا: ۳۸۸).

- احمد حنبل (۲۴۱ هـ): «اصحاب رأی دشمن حدیث هستند» (ابن حنبل، ۱۴۰۰: ۱۶۸/۲) و یا: «کتب شافعی برای من خوشایند تر از کتب ابوحنیفه و ابویوسف است ... چراکه مالک و شافعی بر مبنای حدیث فتوا می دهند و ابوحنیفه بر مبنای رأی. پس بنگر که فاصله میان این دو از کجا به کجاست!؟» (همان، ۱۴۰۰: ۱۶۴/۲). این دیدگاه احمد حنبل چنان در میان حنابله رسوخ داشته است که به وی منسوب کرده اند که گفت: «اصحاب رأی، آنها بدعت گذار و گمراه و دشمن سنت و حدیث هستند. آنها حدیث را باطل می شمارند و [سخن] پیامبر را رد می کنند و ابوحنیفه و تابع وی را امام می دانند» (ابن ابی یعلی، بی تا: ۳۵/۱). البته صحّت سند این سخن منسوب به احمد حنبل را نمی توان تأیید کرد، اما چنین سخنی از یکی از شاگردان برجسته احمد حنبل به نام حرب بن اسماعیل الکرمانی، ثابت است (الکرمانی، ۱۴۲۲: ۹۸۴/۳).

- عمرو بن علی الصیرفی (۲۴۹ هـ): «ابوحنیفه ضعیف الحدیث است ... او قلیل الحدیث هم هست» (الخطیب البغدادی، ۱۹۸۰: ۸۹). سند این روایت صحیح است و خطیب بغدادی آن را از ابن الفضل القطن (الذهبی، ۱۹۸۵: ۳۳۱/۱۷) از محمد بن



عثمان بن احمد الدقاق (الخطیب البغدادی، ۱۴۱۷: ۲۶۰/۳) از سهل بن احمد الواسطی (همان، ۱۴۱۷: ۱۲۰/۹) از عمرو بن علی نقل کرده است.

- بخاری (۲۵۶ هـ): ابن عبدالبر می نویسد: «یکی از کسانی که بر ابوحنیفه طعن زده و او را مورد جرح قرار داده، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری است» (ابن عبدالبر، بی تا: ۱۴۹). بخاری ابوحنیفه را ذیل راویان ضعیف طبقه بندی کرده است و نام او را در کتاب الضعفاء آورده و چهار روایت از معاصران وی نقل کرده که مضمون هر چهار روایت، نقد و طعن شدید در ابوحنیفه است (البخاری، ۲۰۰۵: ۱۳۲/۱). همچنین او در کتاب دیگرش التاریخ الکبیر، درباره ابوحنیفه می نویسد: «سکتوا عن رأیه و عن حدیثه» (البخاری، بی تا: ۸۱/۸). ذهبی در توضیح مراد بخاری از تعبیر «سکتوا عنه» می نویسد: «ما به استقراء، مراد بخاری از این تعبیر را می دانیم که منظورش «ترکوه [= او را ترک کردند]» است» (الذهبی، ۱۴۱۲: ۸۳؛ همچنین ر.ک: الجوزجانی، بی تا: ۱۱۷؛ ابوزرع، ۱۹۸۲: ۷۲۰/۲؛ مسلم النیسابوری، ۱۹۸۴: ۲۷۶/۱).

### پ) نظرات برخی علمای متوفای قرن چهارم هجری

- نسایی (۳۰۳ هـ): «ابوحنیفه در حدیث قوی نیست. او به رغم این که احادیث کمی را نقل کرده، پر اشتباه و پر خطاست» (النسائی، ۱۹۸۵: ۷۱).

- ابن ابی داود (۳۱۶ هـ): «ابوحنیفه روی هم رفته ۱۵۰ حدیث روایت کرده که در نصف آنها دچار خطا یا اشتباه شده است» (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۳۵/۸).

- ابن حبان (۳۵۴ هـ): «ابوحنیفه تخصصی در حدیث نداشت. او ۱۳۰ حدیث مُسند روایت کرده و جز این تعداد هیچ حدیث دیگری در اختیار نداشته و از این تعداد، در ۱۲۰ حدیث دچار اشتباه شده است ... پس وقتی که خطای او اینگونه بر صوابش

---

۱. به رغم این که هیچ یک از کتب یا آثار ابن ابی داود در دسترس ما نیست اما صحّت این نقل قول از او را ابن الجوزی حنبلی تأیید کرده است؛ چراکه اولاً، ابن الجوزی این عبارت را بدون سند و با لفظ «و قال ابوبکر بن ابی داود» آورده است و ثانیاً، ابن الجوزی مخالفتی با این نقل قول نکرده و آن را در بافتاری موافق با رأی خودش ذکر کرده است. ضمن این که خطیب بغدادی هم این روایت را نقل کرده (الخطیب البغدادی، ۱۴۱۷: ۴۴۵/۱۳) و سند آن هم صحیح است (الوادعی، بی تا: ۱۳۷).

چیرگی دارد، لازم است که استناد به احادیث وی را رها کرد» (ابن حبان، ۱۳۹۶: ۶۳/۳-۶۴).

- ابن عدی (۳۶۵ هـ): «عموم آن چه که ابوحنیفه روایت کرده، غلط و دچار تصحیفات و زیادات در سند و متن، و نیز تصحیف در رجال است و بیشتر آن چه که روایت کرده به همین وضعیّت دچار است؛ و در میان احادیثی که ابوحنیفه نقل کرده است فقط سیزده تا نوزده حدیث آن صحیح اند ... ابوحنیفه اهل حدیث نیست» (ابن عدی، ۱۹۹۷: ۲۴۶/۸).

- ابن شاهین (۳۸۵ هـ): «حدیث ابوحنیفه مضطرب<sup>۱</sup>، و وی قلیل الراویه بود ...» (ابن شاهین، ۱۹۹۹: ۷۷).

### ت) نظرات برخی علمای قرون بعد

- ابن حزم (۴۵۶ هـ): «حنفی ها [در موضوع قَلتِ روایت حدیث] اساس مذهبشان را رها کرده اند؛ چراکه پیشوای آنان [= ابوحنیفه] از تعداد احادیث کاست و با وجود فراوانی خطا و قَلتِ حدیثش، طالب حدیث نبود» (ابن حزم، بی تا: ۱۴۱/۲؛ همچنین ر.ک: الجوینی، ۱۹۳۴: ۳۵-۳۶؛ القاضی عیاض، ۱۹۶۵: ۹۰/۱-۹۱).

- ابن الجوزی (۵۹۷ هـ): «مسائلی که ابوحنیفه در مورد آن مسائل با احادیث ناظر بر آنها مخالفت کرده است بسیارند» (همان، ۱۹۹۲: ۱۳۸/۸) و: «از آن رو که ابوحنیفه با نظیر چنین احادیث صحیحی مخالفت کرده است، علیه او بدگویی کرده اند و تمام ائمه معتبر او را مورد انتقاد قرار داده اند» (همان، ۱۹۹۲: ۱۴۳/۸).

- ابن تیمیه (۷۲۸ هـ): «بیشتر اهل حدیث در ابوحنیفه رضی الله عنه و اصحابش طعن های مشهوری زده اند که کتاب ها پر از این طعن هاست و شدت این طعن ها به حدّی بوده که اهل حدیث از ابوحنیفه و اصحابش چیزی در کتب حدیث نقل نکرده اند و

---

۱. اصطلاح «اضطراب» در حدیث، بر فقدان قدرت حفظ راوی دلالت دارد.

هیچ ذکری از آنها در کتب صحیح بخاری و مسلم و نیز کتب سنن نیست»<sup>۱</sup> (ابن تیمیه، ۱۴۳۵: ۸۳۷/۲).

- ابن خلدون (۸۰۸ هـ): «تعداد روایات امام ابوحنیفه از آن رو کم بود که وی در شروط روایت و نقل آن و نیز تضعیف روایت حدیث یقینی - آنگاه که فعل نفسی با این حدیث معارض باشد<sup>۲</sup> - سختگیری می کرد» (ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۵۶۲/۱).

### ۵- نقل قول هایی از ابوحنیفه خلاف مشهورات متأخرین

نقل قول های صحیح السندی از خود ابوحنیفه در دست است که بر روایت قدمای اهل حدیث صحه می گذارد و خلاف تصویری است که متأخرین از ابوحنیفه - به مثابه فقیهی با تعداد احادیث بسیار و محدثی بزرگ - بر ساختند:

- ابن ابی حاتم با سند صحیح (الوادعی، بی تا: ۳۰۲) به نقل از پدرش ابو حاتم الرازی (الذهبی، ۱۹۹۸: ۱۱۲/۲) از ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی (همان، ۱۹۹۸: ۱۰۰/۲) از ابو عبدالرحمن المقرئ (الذهبی، ۱۹۸۵: ۱۶۶، ۱۶۷/۱۰) نقل می کند: «ابوحنیفه برای ما حدیث می گفت و چون از روایت حدیث فارغ می شد می گفت: هر چه شنیدید باد هوا و باطل بود» (ابن ابی حاتم، ۱۹۵۲: ۴۵۰/۸).

- ترمذی با سند صحیحی از محمود بن غیلان (الذهبی، ۱۹۸۵: ۲۲۳/۱۲) از ابو عبدالرحمن المقرئ از ابوحنیفه نقل می کند: «بیشتر احادیثی که برای شما نقل می - کنم خطاست» (الترمذی، ۱۴۰۹: ۳۸۸).

---

۱. البته در میان صاحبان صحاح سته، نسایی روایتی را از پیامبر نقل کرده که ابوحنیفه در سلسله رجال آن است و ترمذی هم به مناسبتی فقط یک مرتبه از ابوحنیفه نام می برد ولی حدیثی را از وی نقل نمی کند. بررسی نشان می دهد که کل روایات ابوحنیفه - اعم از مرفوع و موقوف و مقطوع - در حتی کتب معروف خارج از صحاح سته مثل سنن الدارمی و مسند ابویعلیٰ موصلی و صحیح ابن حبان و صحیح ابن خزیمه و مسند احمد و ... حتی به ده روایت هم نمی رسد.

۲. برخی گفته اند که مراد ابن خلدون از تعارض روایت حدیث یقینی با فعل نفسی، این است که حدیث با طایع درونی و شرایط اجتماعی راوی در تضاد باشد (ابوری، بی تا: ۳۶۲).

نتیجتاً قدیمی ترین نقل قول ها از خود ابوحنیفه هم نشان می دهند که تصویری که عامه محدثان بزرگ سلف از رویکرد وی در قبال احادیث تصویر کرده اند، بیش از مشهورات متأخران به واقعیت نزدیک است.

## ۶- رأی و اهل رأی

جورج طرایشی می نویسد: «آن چه بدیهی است این است که ابوحنیفه بیش از هر چیزی با نام «صاحب الرأی» یا «امام اهل الرأی» مشهور است. اولی لقبی است که شاید برای نخستین بار ابن سعد در الطبقات الکبری بر ابوحنیفه اطلاق کرد و دومی هم لقبی است که خطیب بغدادی ابوحنیفه را در تاریخ بغداد با آن وصف می کند» (طرایشی، ۲۰۱۰: ۲۷۷).

نزاع اهل رأی و اهل حدیث یکی از مهم ترین و پرننگ ترین نزاع های فکری در قرون نخست تاریخ مسلمین و در طلعه عصر تدوین تراث است؛ نزاعی که حتی برخی محققان، سابقه آن را به عهد صحابه بر می گردانند (برای مثال ر.ک: امین، بی تا: ۱۵۴/۲).

امام شافعی در یکی از معدود دفعاتی که از اصطلاح رأی استفاده کرده است آن را به مثابه بدیلی در غیاب سنت به تصویر می کشد (الشافعی، ۱۹۴۰: ۴۲۵). همچنین مسلم نیشابوری یکی از ابواب کتاب خود را چنین نامگذاری کرده است: «باب وجوب پیروی از آن چه که پیامبر(ص) بر اساس شرع می گوید فارغ از آن چه که ایشان درباره امور دنیا و بر سیل رأی بیان می کند»<sup>۱</sup> (مسلم، بی تا: ۱۸۳۵/۴). نکته مهم و قابل توجه که می تواند بیش از پیش به تبیین معنای قدامایی رأی کمک کند این است که

۱. باب وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذکره صلی الله علیه و سلم من معایش الدنيا علی سبیل الرأی.

مسلم، حدیث معروف تأییر نخل ها<sup>۱</sup> را در همین باب نقل کرده است. مآلاً از این اشارات شافعی و مسلم - بین پنجاه تا صد سال پس از درگذشت ابوحنیفه - چنین بر می آید که رأی، اظهار نظری است که مستقیم یا غیر مستقیم متکی بر نصی از قرآن یا سنت نباشد. اگرچه بعضی نویسندگان معاصر، یکی از معانی رأی را همان اصل قیاس در اصول فقه دانسته اند<sup>۲</sup> (مثلاً ر.ک: بشیر، بی تا: ۱۱) اما این معنا از رأی با آن چه که ما در اینجا به نقل از قدما مانند مسلم آوردیم سازگار نیست بلکه مراد مسلم از رأی، بیشتر با مدلولی از اصطلاح رأی همخوانی دارد که ابن حزم شرح و تفصیل داده است: «اصطلاحات استحسان و استنباط در رأی، همگی تعابیری هستند که بر معنای واحدی دلالت دارند ... که همان حکم کردن بر اساس چیزی است که شخص آن را مصلحت فرجام کار می داند» (ابن حزم، بی تا: ۱۶/۶). بنابراین به رغم این که برخی معاصرین چنین القا کرده اند که اعمال رأی از سوی ابوحنیفه معادل همان کاربست قیاس است (مثلاً ر.ک: السباعی، ۲۰۰۰: ۴۴۱) ابن حزم رأی را به استحسان معنا می کند و آشکارا می گوید: «رأی با قیاس فرق دارد» (ابن حزم، بی تا: ۱۱۳/۷).

در نتیجه، یکی از دلایل موصوف کردن ابوحنیفه به اهل رأی و طعن زدن در وی، استفاده فراوان وی از به اصطلاح «استحسان» است (ابوزهره، ۱۹۹۱: ۳۰۱). اما به رغم این که استحسان نیز به مانند رأی، تعاریف متعددی را از سر گذرانده است (النقیب، ۲۰۰۱: ۴۰۱/۱) کشف معنای قُدمایی استحسان - که معادل همان رأی است - سهل الوصول تر می نماید؛ چراکه مثلاً شافعی در دو کتاب مشهورش (الأمّ و الرساله) بخش هایی را به ردّ و ابطال استحسان اختصاص داده است. ابن حلق می نویسد: «شافعی،

۱. حدیث مشهور به «حدیث تأییر النخل» یکی از احادیث مقبول اهل سنت است که مسلم و احمد و ... نقل کرده اند. طبق این حدیث، پیامبر علیه السلام در تعلیم نحوه باروری نخل ها اشتباه کرد و پس از پی بردن به اشتباهش فرمود: «شما از من به امور دنیایان آگاه ترید» (انتم أعلم بأمر دنیاکم).

۲. البته شکی نیست که اصطلاح رأی در سیر تطور معنایی خود، به معنای قیاس هم استعمال شده است لکن ما در اینجا می کوشیم دلالت این اصطلاح را در بافتار زمانی ای بیابیم که در آن بافتار، اهل حدیث ابوحنیفه را به اهل رأی می شناساندند.

که تلاش اصلی اش ابتدای قوانین بر وحی بود احتمالاً دلیل خوبی برای آغاز حملات کوبنده خود علیه علمای اولیه حنفی داشت؛ علمایی که هنوز به ضرورت بنا نهادن تمامی استنباط های فقهی بر متون وحیانی پی نبرده بودند. در اصل، نظریه ابوحنیفه موجب بروز انتقادات شافعی و همچنین نقد فقها و اصولیون بعدی شد. این نقد و انتقاد عمدتاً بر آن دسته از آموزه های ایجابی فقهی ابوحنیفه متمرکز شد که از کاربرد استحسان به دست آمده بودند. در حقیقت، دیگر مذاهب فقهی هیچگاه نمی توانستند ابوحنیفه و مذهب او را به سبب چیزی که نوعی استنباط دلبخواهی فقهی پنداشته می شد ببخشند» (حلاق، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

در واقع آن چه را که شافعی از استحسان مراد کرده، ابن حزم به شکل تفصیلی و دقیق تر شرح داده است: «رأی با قیاس فرق دارد چراکه رأی همانا حکم کردن به مصلحت آمیزترین و محتاطانه ترین و بهترین چیز برای فرجام کار است اما قیاس حکم کردن به چیزی است که اگرچه در مورد آن نصّی وجود ندارد اما مطابق با حکمی است که در مورد یک موضوع منصوصاً علیه وارد شده است و مهم هم نیست که این حکم محتاطانه تر باشد یا به مصلحت نباشد یا ...» (ابن حزم، بی تا: ۱۱۳/۷). بنابراین وجه ممیزه اصلی استحسان یا رأی، اعمال مصلحت اندیشی در صدور حکم است که صد البته این معنا، هم با معنای لفظی استحسان (نیکو پنداشتن چیزی) هماهنگی دارد و هم مطابق با تعبیری است که شافعی از استحسان دارد و آن را به «تَلَدُّد» معنا می کند (الشافعی، ۱۹۴۰: ۵۰۷). این معنا از استحسان تقریباً معادل با اصطلاح «مصلح مرسله» است (ابوزهره، ۱۹۷۸: ۳۱۴) و به بیان دقیق تر، آن را زیرمجموعه ای از مصلح مرسله قرار می دهد (بن حوّد، بی تا: ۵۰). به دیگر سخن، هر حکم استحسانی مبتنی بر مقدّم داشتن و اولویّت دادن پاره ای از مصلح بر سایر ادلّه است.<sup>۱</sup>

۱. برای بحثی مبسوط درباره مصلح ر.ک: الطوفی، سلیمان بن عبدالقوی، ۱۹۹۳، رساله فی رعایه المصلحه.

البته پس از تثبیت اصول مدّ نظر شافعی در استنباط فقهی به مثابه اصول ارتدوکی و خدشه ناپذیر نزد اصولیان اهل سنت، اصولیان حنفی از قرن چهارم به بعد کوشیدند تعاریف دیگری از استحسان ارائه دهند و بدنامی روش استحسانی ابوحنیفه را بزداوند (حَلّاق، ۱۳۸۶: ۱۶۶) هرچند که نهایتاً خود اصولیان حنفی نیز بر سر تعریف دقیق استحسان دچار اختلافات بسیار شدند (ابوزهره، ۱۹۷۸: ۳۰۹).

## ۷- اصول ابوحنیفه و سنت

حقیقتاً ما چیزی از ابوحنیفه در دست نداریم که بتوانیم به زوایای اصول فقه او پی ببریم و کتب تاریخ فقه چیزی در اینباره با سند متصل به ابوحنیفه برای ما روایت نکرده اند (ابوزهره، ۱۹۹۱: ۲۰۵، ۲۰۶). ابوحنیفه و شاگردانش، هیچ کدام کتاب جامعی در اصول فقه - مانند الرساله شافعی - تألیف نکرده اند<sup>۱</sup> (حَوّی، ۲۰۰۲: ۱۱۵). فقه ابوحنیفه هم چنین وضعیتی دارد (امین، بی تا: ۱۹۷/۲)<sup>۲</sup> و ابوحنیفه اساساً چیزی در حوزه فقه تألیف نکرد (Encyclopedia Of Islam, 1960: 1/123).

کوشش ما این است که با توجه به تصویری که معاصران ابوحنیفه و قدما و نیز اندک شواهد منسوب به او به دست داده اند سایه روشنی از رویکرد وی نسبت به سنت نبوی در مقام اثبات و مقام ثبوت را ارائه دهیم.

**الف) اصول ابوحنیفه، سنت در مقام اثبات:** به رغم غلبه مشهوراتی درباره ابوحنیفه که ساخته و پرداخته متأخرین است، تقریباً تمام آنها به سختگیری و احتیاط فوق العاده بالای ابوحنیفه در پذیرش احادیث و روایات معترفند (دردور، ۲۰۱۰: ۳۷۱/۱؛ القطان، ۱۹۹۶: ۳۳۱؛ ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۵۶۲/۱، ۵۶۱). حتی عده ای معتقدند

۱. البته کتب مناقب تعداد انگشت شماری روایت به شکل پراکنده و کلی از ابوحنیفه درباره اصول اجتهادی وی روایت کرده اند (برای مشاهده بعضی از این روایات ر.ک: حَوّی، ۲۰۰۲: ۱۱۶-۱۱۸) منتها فارغ از اتقان یا عدم اتقان سند این روایات و بحث از صحت انتساب آنها به ابوحنیفه، مفاد این روایات بسیار کلی بوده و تفصیلات دقیقی از آنها به دست نمی آید.

۲. با این تفصیل، ناموثق بودن مسند/ابوحنیفه نیز بیش از پیش آشکار می شود.

که همین سختگیری و تشدد ابوحنیفه در پذیرش احادیث، وی را به وادی اصرار بسیار بر استفاده از قیاس و استحسان کشانید (السباعی، ۲۰۰۱، ص ۴۴۱).

علمای مذهب حنفی شروطی را برای پذیرش احادیث به ابوحنیفه منسوب کرده - اند که برخی آن را تا سیزده شرط نیز برشمرده اند (السباعی، ۲۰۰۱: ۴۶۱، ۴۶۰). اما به رغم این که گفته می شود: «فقهای حنفی در پذیرش اخبار آحاد بسیار سختگیرند و شروطی را برای پذیرش اخبار آحاد قرار می دهند که بسیاری اخبار، از غربال این شروط عبور نمی کنند» (النقیب، ۲۰۰۱: ۴۰۳/۱) و به فرض پذیرش صحّت انتساب تک تک این شرط ها به ابوحنیفه، عملاً بسیاری از این شروط در مذهب حنفی محلّ اتکا و استناد قرار نگرفته و نمی گیرند؛ وگرنه تعداد احادیث مقبول فقهای حنفی نیز می بایست به همان قلت تعداد احادیث مقبول ابوحنیفه می بود و فقه حنفی تفاوت های چشمگیری با سایر مذاهب فقهی می داشت. روشن است که ما در اینجا درصدد بررسی اصول فقه احناف و بررسی قواعد فقه حنفی نیستیم؛ چراکه اصول فقه حنفی لزوماً همان اصول فقه ابوحنیفه نیست اما می توان مواردی را از تأثیرات احتمالی رویکرد اصولی ابوحنیفه در باب سنت در مقام اثبات، بر فقه حنفی نشان داد. مثلاً در حالی که جمهور اصولیان مذاهب، تخصیص عام قرآن با خبر واحد و انشاء حکم مازاد بر قرآن به وسیله خبر واحد را می پذیرند، اصولیان حنفی زیر بار چنین نظری نمی روند (الخطیب، ۲۰۱۱: ۳۸۷، ۳۸۶). آشکار است که پذیرش چنین قاعده ای عملاً باعث لاغرشدن چشمگیر احکام فقهی مبتنی بر احادیث شده و مثلاً پرسش های جدی ای را درباره احکامی مثل حدّ شرب خمر، حدّ ارتداد، حدّ سبّ النبی و .... برخواهد انگیخت و حتی لحاظ کردن چنین قاعده ای در مبانی کلامی و عقیدتی نیز نتایج نظری را به دنبال خواهد داشت. همچنین یکی از مبانی اصولی ابوحنیفه در پذیرش اخبار آحاد را «شرط عدم مخالفت حدیث با عمومات و ظواهر قرآن» دانسته اند (السباعی، ۲۰۰۱: ۴۶۰). فارغ از این که فقهای مذهب حنفی عملاً چقدر پایبند این



اصل بوده اند، این اصل فقط در میان جمهور اصولیان حنفی - و نه سایر مذاهب - مشهور است<sup>۱</sup> (الخطیب، ۲۰۱۱: ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۷۲). سمعانی (۴۸۹ هـ) از اصولیان برجسته شافعی می نویسد: «لازم نیست خبر [واحد] را بر قرآن عرضه کرد و خبر نیازی به اجازه قرآن ندارد. اما گروهی از اصحاب ابوحنیفه معتقدند که لازم است خبر را بر قرآن عرضه کرد: پس اگر در قرآن چیزی دالّ بر مخالفت با خبر نبود آن حدیث پذیرفته می شود وگرنه حدیث مردود است» (السمعانی، ۱۹۹۹: ۳۶۵/۱). عرضه حدیث بر قرآن - به مثابه یکی از شروط پذیرش حدیث - مسلک بسیاری از فقهای کوفه بوده و مکتب ابوحنیفه نیز بر همین روال است (الخطیب، ۲۰۱۱: ۳۷۷).

از دیگر تأثیرات آشکار رویکرد ابوحنیفه در مورد سنت در مقام اثبات بر اصول فقه حنفی، تفاوتی است که اصولیان حنفی مابین فرض و واجب، و نیز مابین حرام و مکروه تحریمی قائلند. این تفاوت، خاصّ اصولیان حنفی بوده و آنها را از مابقی مذاهب متمایز می کند: حنفیان فقط احکامی را فرض می دانند که با دلیل قطعی الثبوت ثابت شده باشند مانند: ارکان اسلام که در قرآن آمده و یا قرائت قرآن در نماز که با سنت متواتر ثابت است؛ اما واجب، حکمی است که به واسطه احادیث آحاد ثابت شده باشد مانند: زکات فطر (الزّحیلی، ۱۹۸۶: ۴۷/۱). نیز حنفیان حرام را فقط فعلی می دانند که با دلیل قطعی مانند آیات قرآن یا سنت متواتر ثابت شده باشد مانند سرقت، ربا، زنا و امثالهم؛ در حالی که احکامی که حرمت آنها با اخبار آحاد ثابت شده باشد، مکروه تحریمی نام دارند و به قطعیت حکم حرام نیستند (همان، ۱۹۸۶: ۸۵، ۸۶/۱).

**الف) اصول ابوحنیفه، سنت در مقام ثبوت:** یکی دیگر از مهم ترین ویژگی های منش اصولی ابوحنیفه در تعامل با احادیث، رویکرد خاصّ وی در فهم

---

۱. گفتنی است جمهور فقها و اصولیان مذاهب اهل سنت اساساً وجود تعارض بین خبر واحد صحیح و قرآن را منتهی و ممتنع می دانند و فقط حنفی ها و بعضاً مالک بن انس قائل به وجود چنین تعارضی هستند (الخطیب، ۲۰۱۱: ۳۸۸، ۳۸۹).

پاره ای از احادیث است که به حوزه «سنت در مقام ثبوت» مربوط می شود. در واقع، ابوحنیفه پس از پذیرش معدودی از احادیث و عبور آنها از غربال های سختگیرانه خود، با دخالت دادن عنصر تاریخت در برخی از این احادیث - که مبتنی بر درک خاص ابوحنیفه از ظروف صدور حدیث و نیز برآمده از اعتقاد وی به در نظر گرفتن مصالح بود - شمولیت عام آنها را به چالش می کشید. شاید شافعی نخستین کسی باشد که این رویکرد خاص ابوحنیفه را با تفصیل و جزئیات گزارش کرده و نهایتاً او را به مخالفت با سنت متهم می کند:

«از شافعی درباره کسی پرسیدم که زمین بایری را آباد می کند. شافعی پاسخ داد: اگر زمین بایر، بی صاحب باشد و یکی از مسلمانان آن زمین را آباد کند، آن زمین فقط متعلق به اوست و من اهمیتی نمی دهم که حاکم سیاسی آن زمین را به این شخص بخشیده باشد یا نه؛ چراکه پیامبر(ص) چنین زمینی را به چنین شخصی بخشید و این بخشش نبی از بخشش حاکم سیاسی نافذ تر است. به شافعی گفتم: دلیل این سخت چیست؟ شافعی جواب داد: روایتی که مالک از نبی صلی الله علیه و سلم و بعضی اصحاب ایشان نقل کرده است: هر کس زمین مواتی را آباد کند آن زمین متعلق به اوست ... به شافعی گفتم: ما نمی پسندیم که شخصی بدون اذن حاکم سیاسی زمینی را آباد کند. شافعی رحمه الله گفت: چطور با چیزی مخالفت می کنید که خودتان از پیامبر صلی الله علیه و سلم و عمر روایت کرده اید در حالی که آن را سنت و مرجع عمل پس از نبی و عمر می دانید؟ ... به شافعی گفتم: آیا به غیر از ما فرد دیگری هم با این سخن تو مخالفت کرده است؟ شافعی جواب داد: کسی را نمی - شناسم که با این سخن مخالفت کرده باشد مگر شما و ابوحنیفه. من می دانم که شما فتوای ابوحنیفه را شنیده اید و قبول کرده اید. [پس بدانید] که قاضی ابویوسف [=

شاگرد ابوحنیفه] در این مورد مؤکداً با ابوحنیفه مخالفت کرده و مثل سخن ما را گفته و این فتوای مخالف سنت ابوحنیفه را تقبیح کرده است» (الشافعی، ۱۹۹۰: ۲۴۳/۷).

اختلاف نظری که در اینجا بین شافعی و ابوحنیفه در کار است یک اختلاف نظر ریشه ای و اساسی در حوزه سنت در مقام ثبوت است که از میان قدما کسانی چون قرافی مالکی (۶۸۴هـ) به تفصیل در اینباره سخن گفته اند. قرافی معتقد است که اعمال و تصرفات پیامبر واجد چهار شأن مختلف اند: شأن رسالت، شأن فتوا، شأن قضاوت و شأن امامت. شأن رسالت همانا بیان و تبلیغ اوامر الهی است و شأن فتوا نیز اخبار از حکم خداوند بر اساس ادله است. قرافی معتقد است که سنت صادر شده در این دو بافتار، شأن ذاتی پیامبر بوده و بنابراین لازم الاتباع مطلق است (القرافی، ۱۹۹۵: ۹۹، ۱۰۰). اما تصرفات پیامبر به مثابه حاکم و قاضی، وضعیتی متفاوت دارند و منوط به اجازه حاکم وقت هستند (همان، ۱۹۹۵: ۱۰۸-۱۰۰).

بنابراین تصرفات پیامبر در دو حوزه قضاوت و حاکمیت سیاسی، در واقع مصداق «سنت غیر تشریحی» و اجتهاد است و تنفیذ این قبیل تصرفات، منوط بر برآورده شدن مقاصدی است که هدف اجرای این احکام هستند (عماره، ۲۰۱۰: ۴۹).

هرچند که این صورت بندی قرافی قرن ها پس از ابوحنیفه شکل گرفته است و نمی توان تفصیل آن را به شکل تام و تمام به ابوحنیفه منسوب دانست، اما بیان شافعی از استدلال ابوحنیفه در مورد حدیث «هر کس زمین موتی را احیاء کند آن زمین از آن اوست»<sup>۱</sup> نشان می دهد که ابوحنیفه نیز پس از اعمال شروط سختگیرانه در احراز سنت در مقام اثبات، شروط ثانوی ای را برای پذیرش احراز سنت در مقام ثبوت لحاظ می کرده است. از جمله، بنا بر گزارش شافعی، ابوحنیفه معتقد بود اگرچه حدیث احیای زمین موت، از پیامبر صادر شده است اما از زمره سنن غیر تشریحی بوده و نتیجتاً از دایره سنت در مقام ثبوت خارج است و عمل به آن منوط بر ظروفی فارغ از صدور

---

۱. من احيى ارضاً ميتة فهي له.

آن از پیامبر است. و از همین روست که شافعی فتوای ابوحنیفه را «بخلاف السنه» می - خواند (الشافعی، ۱۹۹۰: ۲۴۳/۷) و چنان که شافعی و نیز فقهای حنفی تصریح کرده اند لحاظ کردن اذن حاکم برای تملیک زمین موات، رأی مختصّ ابوحنیفه بوده و حتی شیانی و ابویوسف شاگردان ابوحنیفه نیز با آن مخالفند<sup>۱</sup> (الکاسانی، ۱۹۸۶: ۱۹۴/۶).

قرافی می نویسد: «بعضی از تصرّفات پیامبر صلی الله علیه و سلم مابین امامت و قضاوت و فتوا در تردّد است و علما بر سر این که این تصرّفات بر کدام یک از این سه مقام حمل می شود اختلاف نظر دارند» (القرافی، ۱۹۹۵: ۱۰۹). او در ادامه سه مورد از این تصرّفات را پیش می کشد و اختلاف نظر فقها در این موضوعات را شرح و تفصیل می دهد.

### نتیجه گیری: تصویر ابوحنیفه به مثابه گسستی در تاریخ نظام های اندیشه<sup>۲</sup>

نظام های اندیشگی فقه، اصول و کلام مسلمانان در مقاطعی دچار گسست ها و چرخش های معنا دار و نظرگیری شده است. مثلاً تثبیت مدارس فقهی اهل سنت در چهار مکتب موسوم به مذاهب اربعه در قرن پنجم، خود گسستی از عصر سیّالیت و تکثر مدارس فقهی بود. یکی از برجسته ترین نمودهای گسست معرفتی در تاریخ نظام های اندیشه در میان مسلمین، گسستی است که در مورد مکتب اصولی و فقهی ابوحنیفه رخ داده است. میان تصویری از ابوحنیفه که فقها و محدّثان قرون پنجم به بعد - خاصه فقهای حنفی - به تصویر کشیده اند و بین تصویری از ابوحنیفه که معاصران وی و محدّثان و فقهای چهار قرن نخست پس از پیدایش اسلام ارائه کرده اند، تفاوت

۱. البته این مسأله در فقه شیعه هم مطرح بوده و عده ای از فقهای شیعه نظری نزدیک به نظر ابوحنیفه دارند. به طور کلی فقهای شیعه در مورد احیای زمین های موات، چهار رأی مختلف ابراز کرده اند: اشتراط اذن امام معصوم در زمان حضور و غیبت، عدم اشتراط اذن امام معصوم مطلقاً؛ چه در زمان حضور و چه غیبت، عدم اشتراط اذن امام معصوم در صورت تعذّر مطلقاً، اشتراط اذن امام معصوم در زمان حضور نه غیبت. برخی فقهای معاصر شیعه نیز معتقدند که حکومت صالح در زمان غیبت می تواند به نیابت از امام معصوم، این اذن عام را در راستای مصالح مسلمین، مشروط به مقرّراتی کند (طاهری خرم آبادی، ۱۳۸۴: ۳).

ها و گسست های چشمگیر و عمیقی وجود دارد. اما با تثبیت مکتب و مدرسه ای به نام مذهب حنفی و انحلال اصول آن در اصول کلی و غالب و ارتدوکسی سایر مذاهب فقهی اهل سنت - اصولی که کسانی چون امام شافعی نقش بسزا و انکارناپذیری در تثبیت و تأیید آن ایفا کردند - دیگر نیازی به بیان این گسست ها دیده نمی شد؛ بلکه حتی لازم بود این گسست ها را انکار کرد و آنها را زیر لایه های سنگینی از گذر تاریخ مدفون نمود تا جایی که یکی از نویسندگان معاصر در تلاش برای این انکار، دست به دامان روانشناسی و انگیزه های اخلاقی شده و می نویسد: «کسانی که ابوحنیفه را جرح کرده اند یا متعصب اند یا حسود» (عبدہ الحارثی، بی تا: ۲۶۸). از آن سو، کسانی چون صالح بن عبدالعزیز آل الشیخ، تصویری واقعی تر و متقن تر از این مسأله ارائه می دهند؛ آل الشیخ در بخشی از شرح خود بر کتاب کلامی «العقیده الطحاویه» می نویسد: «همانا ابوحنیفه رحمه الله در بسیاری مسائل، حقیقتاً با سنت و احادیث مخالفت کرد و اهل سنت و حدیث علیه او ردیه نوشتند تا مردم پذیرای این قبیل نظرات ابوحنیفه نشوند. این ردیه ها به سبب گسترش مذهب حنفی در سرزمین ها، منتشر می شد و اهل سنت و اهل حدیث این ردیه ها را به هدف تحذیر مردم از پیروی از خطا های ابوحنیفه تألیف کردند. لکن وقتی که مذاهب و فرق تثبیت شدند و ابوحنیفه رحمه الله به یکی از علمای سرشناس پیشوا در فقه تبدیل شد، اهل سنت پس از انتهای قرن پنجم از بیان این ردیه ها دست کشیدند و اجماع کردند که دیگر این مسائل را مطرح نکنند و بلکه ابوحنیفه را یکی از علمای اعلام به شمار آوردند؛ چنان- که شیخ الاسلام [ابن تیمیه] نیز در کتاب معروفش رفع الملام عن ائمه الأعلام همین رویه را در پیش گرفته و ابوحنیفه رحمه الله را نیز به مثابه یکی از همین ائمه اعلام برشمرده است» (آل الشیخ، ۲۰۱۱: ۲/۱۰۰۱).

ناگفته نماند که در این بین، فقهای حنفی - خیلی پیش تر از رجالیان و محدثان سایر مذاهب اهل سنت - نقش بسزایی در تثبیت این گسست ایفا کردند تا جایی که مثلاً سرخسی در انتهای قرن پنجم، کار را به جایی می رساند که ابوحنیفه را «داناترین شخص زمان خود نسبت به احادیث» (أعلم أهل عصره بالحدیث) می خواند! (السرخسی، بی تا: ۳۵۰/۱)؛ و بدین ترتیب این رویه چنان که صالح بن عبدالعزیز آل الشیخ می گوید تا به امروز ادامه پیدا کرد و به تثبیت و تصلب رسید.

اما آن چه که ما امروز می توانیم از قبل شناخت این گسست عظیم معرفتی فراچنگ آوریم، بازسیال کردن بسیاری از مبانی کلاسیک فقه و قواعد استنباط، و بازاندیشی در آنهاست که می تواند چاره ساز قسم عظیمی از مشکلات و ناسازهای فقه مرسوم و موسوم در جهان امروز باشد؛ بازاندیشی ای که صدالبته - آنچنان که اقبال لاهوری هم می گوید - مُلهم از یکی از بزرگ ترین فقها و مجتهدان و حقوقدانان کلّ تاریخ مسلمین یعنی امام ابوحنیفه خواهد بود (Iqbal, 1934: 163,164).

---

۱. جورج طرابیشی در مورد نقش فقهای حنفی در این میان می نویسد: «عملاً مناقب نویسان ابوحنیفه بیش از این که درصدد دفاع از مذهب رأی وی برآیند، تمام تلاششان را معطوف به اثبات این نکته می کنند که او از اهل حدیث است ولو این که این تلاش به قیمت محو وجه ممیزه ای تمام شود که بدون این وجه تمایز، مذهب ابوحنیفه دیگر مذهبی مستقل و مجزاً نیست. از اینرو تعجّبی ندارد که فصل آغازین اکثر مناقب حنفیه و ادبیات تدافعی مذهب حنفی، فصلی است که در آن، تأکید بر حدیثی بودن ابوحنیفه جاری است» (طرابیشی، ۲۰۱۰: ۲۸۲). برای تحلیلی مبسوط در این باره ر.ک: طرابیشی، ۲۰۱۰: ۲۸۲-۲۹۰.

## منابع

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (١٩٥٢ م)، **الجرح و التعديل**، هند: مجلس دائره المعارف العثمانيه بحيدر آباد الدکن.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (٢٠٠٣ م)، **آداب الشافعي و مناقبه**، بيروت: دار الكتب العلميه.
- ابن ابی يعلى، محمد بن محمد (بی تا)، **طبقات الحنابلہ**، بيروت: دار المعرفه.
- ابن احمد حنبل، عبدالله (١٩٨٦ م)، **كتاب السنه**، تحقيق: محمد بن سعيد بن سالم القحطاني، الدمام: دار ابن القيم.
- ابن الأثير أبو السعادات، المبارك بن محمد (١٩٧٩ م)، **النهايه في غريب الحديث و الأثر**، بيروت: المكتبه العلميه.
- ابن الجوزي، عبدالرحمن بن علي (١٩٩٢ م)، **المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم**، بيروت: دار الكتب العلميه.
- ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم (١٤٣٥ ق)، **الرد على السبكي في مسأله تعليق الطلاق**، مكه: دار عالم الفوائد.
- ابن حبان، محمد (١٣٩٦ ق)، **كتاب المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين**، حلب: دار الوعى.
- ابن حزم، علي بن احمد (بی تا)، **الإحكام في أصول الأحكام**، بيروت: دار الآفاق الجديده.
- ابن حنبل، احمد (١٤٠٠ ق)، **مسائل الامام أحمد بن حنبل روايه اسحاق بن ابراهيم بن هانى نيشابورى**، بيروت: المكتب الاسلامي.
- ابن حنبل، احمد (٢٠٠١ م)، **العلل و معرفه الرجال**، الرياض: دار الخاني.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (١٩٨٨ م)، **ديوان المبتدأ و الخبر**، بيروت: دار الفكر.
- ابن سعد، محمد (١٩٦٨ م)، **الطبقات الكبرى**، بيروت: دار صادر.
- ابن شاهين، عمر بن احمد (١٩٩٩ م)، **المختلف فيهم**، رياض: مكتبه الرشده.
- ابن عبدالبر القرطبي، يوسف بن عبدالله (١٩٩٤ م)، **جامع بيان العلم و فضله**، المملكة العربيه السعوديه: دار ابن الجوزي.
- ابن عبدالبر القرطبي، يوسف بن عبدالله (بی تا)، **الانتقاء في فضائل الثلاثه الأئمه الفقهاء مالک و الشافعي و أبي حنيفه رضی الله عنهم**، بيروت: دار الكتب العلميه.

- ابن عدی، ابواحمد (۱۹۹۷ م)، **الکامل فی ضعف الرجال**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۹۹۹ م)، **تأویل مختلف الحدیث**، بی جا: المکتب الاسلامی.
- ابوریثه، محمود (بی تا)، **أضواء علی السنه المحمديه أو دفاع عن الحدیث**، قاهره: دار المعارف.
- ابوزرعه الرازی، عیدالله بن عبدالکریم (۱۹۸۲ م)، **کتاب الضعفاء**، السعودیه: عماده البحث العلمی بالجامعه الإسلامیه المدینة النبویة.
- ابوزهره، محمد (۱۹۷۸ م)، **الشافعی: حیاته و عصره، آراؤه و فقهه**، قاهره: دار الفکر العربی.
- ابوزهره، محمد (۱۹۹۱ م)، **ابوحنیفه: حیاته و عصره، آراؤه و فقهه**، قاهره: دار الفکر العربی.
- البخاری، محمد بن اسماعیل (۲۰۰۵ م)، **کتاب الضعفاء**، بی جا: مکتبه ابن عباس.
- البخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا)، **التاریخ الکبیر**، حیدر آباد: دائره المعارف العثمانیه.
- الترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۹ ق)، **علل الترمذی الکبیر**، بیروت: عالم الکتب - مکتبه النهضه العربیه.
- الجوزجانی، ابراهیم بن یعقوب (بی تا)، **أحوال الرجال**، پاکستان: حدیث اکادمی فیصل آباد.
- الجونی، عبدالملک بن عبدالله (۱۹۳۴ م)، **مغیث الخلق فی ترجیح القول الحق**، بی جا: المطبعه المصریه.
- الخطیب البغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ ق)، **تاریخ بغداد**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- الخطیب البغدادی، احمد بن علی (۱۹۸۰ م)، **مسأله الاحتجاج بالشافعی**، ریاض: الرئاسة العامه لإداره البحوث العلمیه و الإفتاء و الدعوه و الإرشاد.
- الخطیب، معتز (۲۰۱۱ م)، **ردّ الحدیث من جهة المتن**، بیروت: الشبکه العربیه للابحاث و النشر.
- الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد (۱۴۱۲ ق)، **الموقفه فی علم مصطلح الحدیث**، حلب: مکتبه المطبوعات الإسلامیه.
- الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد (۱۹۸۵ م)، **سیر اعلام النبلاء**، بی جا: مؤسسه الرساله.
- الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد (۱۹۹۸ م)، **تذکره الحفاظ**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- الزحیلی، وهبه (۱۹۸۶ م)، **أصول الفقه الاسلامی**، دمشق: دار الفکر.
- السباعی، مصطفى (۲۰۰۰ م)، **السنه و مکانتها فی التشریع الإسلامی**، بی جا: دار الوراق.
- السمعانی، منصور بن محمد (۱۹۹۹ م)، **قواطع الأدله فی الأصول**، بیروت: دار الکتب العلمیه.



٢٥٧ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ١٢ - شماره ٢٣ - پاییز و زمستان ٩٩

- السيوطي، عبدالرحمن بن ابي بكر (١٩٧٤ م)، **الإتقان في علوم القرآن**، بي جا: الهيئه المصريه العامه للكتاب.

- الشافعي، محمد بن ادريس (١٩٤٠ م)، **الرسالة**، مصر: مكتبه الحلبي.

- الشايع، محمد بن عبدالعزيز بن محمد (بي تا)، **الآثار الوارده عن السلف في الامام ابي حنيفه**، مجله العلوم الشرعيه و اللغه العربيه بجامعة الامير سطاتم بن عبدالعزيز السعوديه.

- الشوكاني، محمد بن علي (١٩٩٩ م)، **إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول**، بيروت: دار الكتاب العربي.

- الطوفي، سليمان بن عبدالقوى (١٩٩٣ م)، **رساله في رعايه المصلحه**، قاهره: الدار المصريه اللبنانيه.

- العقيلي، محمد بن عمرو (١٩٨٤ م)، **الضعفاء الكبير**، بيروت: دار المكتبه العلميه.

- القاضي عياض، عياض بن موسى (١٩٦٥ م)، **ترتيب المدارك و ترتيب المسالك**، مغرب: مطبعه فضاله المحمديه.

- القرشي الحنفي، عبدالقادر بن محمد (بي تا)، **الجواهر المضيئه في طبقات الحنفيه**، كراتشي: مير محمد كتب خانه.

- القرضاوي، يوسف (١٩٩٦ م)، **الاجتهاد في الشريعه الاسلاميه**، كويت: دار القلم.

- القطان، مناع (١٩٩٦ م)، **تاريخ التشريع الاسلامي**، رياض: مكتبه المعارف.

- الكرمانى، حرب بن اسماعيل (١٤٢٢ ق)، **مسائل حرب**، بي جا: جامعه أم القرى.

- الكاساني، ابوبكر بن مسعود (١٩٨٦ م)، **بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع**، بيروت: دار الكتب العلميه.

- النسائي، احمد بن شعيب (١٩٨٥ م)، **مجموعه رسائل في علوم الحديث**، بيروت: مؤسسه الكتب الثقافيه.

- النعماني، محمد عبدالرشيد (١٤١٦ ق)، **مكانه الامام ابي حنيفه في الحديث**، بيروت: دار البشائر الاسلاميه.

- النقيب، احمد بن محمد (٢٠٠١ م)، **المذهب الحنفي**، رياض: مكتبه الرشد.

- النووي، يحيى بن شرف (١٣٩٤)، **التقريب و التيسير في اصول الحديث**، ترجمه: سيد عدنان فلاحى، تهران: احسان.

- الوادعي، مقل بن هادى (بي تا)، **نشر الصحيفه في ذكر الصحيح من اقوال ائمه الجرح و**

**التعديل في ابي حنيفه**، قاهره: دار الحرمين.

- امین، احمد (بی تا)، *ضحی الاسلام نشأه العلوم فی العصر العباسی الاول*، قاهره: هیئته المصریه العامه للکتاب.
- آل الشیخ، صالح بن عبدالعزیز (۲۰۱۰ م)، *إتحاف السائل بما فی الطحاویه من مسائل*، مصر: دار المودّه.
- بشیر، ادیس جمعه درّار (بی تا)، *الرأی و أثره فی الفقه الاسلامی*، قاهره: دار احیاء الکتب العربیّه.
- بن حوّد، امّ کلثوم (بی تا)، *بین المصالح المرسله و الاستحسان*، بی جا: بی نا.
- حلق، وائل (۱۳۸۶)، *تاریخ تنوری های حقوقی اسلامی*، ترجمه: محمد راسخ، تهران: نی.
- حوی، احمد سعید (۲۰۰۲ م)، *المدخل الی مذهب الامام ابی حنیفه النعمان*، جدّه: دار الاندلس الخضراء.
- خُلف، عبدالوهاب (بی تا)، *علم أصول الفقه و خلاصه تاریخ التشریح*، مصر: مطبعه المدنی «المؤسسه السعودیه بمصر».
- دردور، الیاس (۲۰۱۰ م)، *تاریخ الفقه الاسلامی*، بیروت: دار ابن حزم.
- طاهری خرم آبادی، سید حسن (۱۳۸۴)، *شرط اذن امام در احیای زمین های موات*، مجله فقه اهل بیت، ۴۲، ۳-۳۳.
- طرابیشی، جورج (۲۰۱۰ م)، *من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث النشأه المستأنفه*، بیروت: دار الساقی.
- عبده الحارثی، محمد قاسم (بی تا)، *مکانه الامام ابی حنیفه بین المحدثین*، پاکستان.
- عماره، محمد (۲۰۱۰ م)، *حقائق و شہات حول السنه النبویّه*، قاهره: دار السلام.
- مسلم النیسابوری، مسلم بن الحجاج (۱۹۸۴ م)، *الکنى و الأسماء*، مدینه: عماده البحث العلمی بالجامعه الإسلامیّه.
- مسلم النیسابوری، مسلم بن الحجاج (بی تا)، *الصحيح*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مشکینی، علی (۱۴۱۳ ق)، *اصطلاحات الأصول*، قم: الهادی.
- Akram Nadwi, Mohammad (2014), **Abu Hanifah: His Life, Legal Method and Legacy**, Kube Publishing Ltd.
- Iqbal, Sir Mohammad (1934), **The Reconstruction of Religious Thought in Islam**, OXFORD UNIVERSITY PRESS
- **Encyclopedia Of Islam** (1960), Volume I, Netherlands: E. J. Brill Leiden.